

نقد تئوری تفکیک مرجعیت از رهبری

سید کاظم حائری

آقای سید کاظم حائری به سال ۱۳۵۷ قمری در کربلا متولد شده و در همان شهر به تحصیل علوم دینی پرداخته. دروس خارج فقه و اصول را از معتمد آیة الله العظمی سید محمود شاهرودی و شهید آیة الله محمد باقر صدر فرا گرفتند و در سال ۱۳۹۴ قمری به ایران عزیمت کردند. تاکنون از ایشان آثار زیر به چاپ رسیده است: اساس الحکومة الاسلامیة (به فارسی ترجمه شده) الکفاح المسلح فی الاسلام، تفریر دو ره اصول شهید آیة الله صدر. آثار چاپ نشده: تفریر دوره اصول و فقه آیة الله العظمی شاهرودی، تفریر دوره فقه شهید آیة الله صدر، کتابهایی درباره فضا، مجهول المالك، اجاره، اخلاق، فقه معاملات.

اسلام در بردارنده مجموعه‌ای از احکام و قوانین ضروری حیات و تکامل واقعی انسان است که همه ابعاد مادی و معنوی، فردی و اجتماعی انسان را مورد توجه قرار داده و حیات واقعی او را در پرتو بکارگیری آن احکام و قوانین دانسته است.

و از آنجا که بخش عمده‌ای از قوانین و احکام الهی و اخلاقی و اجتماعی در پرتو وجود حکومت صالح قابل اجرا و تحقق است، و بدون حکومت و حاکمیت شایسته و قدرتمند، تضمینی برای عدالت اجتماعی و اجرای حدود الهی و سایر اموری که به نحوی با حکومت مرتبط است وجود نخواهد داشت، اسلام به موضوع حکومت و نیز رهبری نظام عقیدتی و اجتماعی جامعه اسلامی پرداخته، و در این راستا ولایت و امامت را یکی از ارکان اساسی، بلکه مهمترین رکن آن بر شمرده است.

از این رو است که رسول خدا ص در زمان حیات پرپرکت خویش، هم منصب رسالت و نبوت را دارا بود و هم مسئولیت امامت و رهبری اجتماعی مسلمانان را بر عهده داشت.

با پایان گرفتن عصر وحی و رحلت رسول خدا ص موضوع رسالت خاتمه یافت، ولی نیازهای جامعه اسلامی در دو بُعد همچنان باقی ماند که اسلام ناگزیر می‌بایست برای آن نیازها چاره‌ای اندیشیده باشد.

آن دو بعد عبارت است از:

الف) شناخت احکام حوادث واقعه.

ب) وجود قوانین مدنی و ضوابط اجتماعی و سازمانها و تشکیلات اداری و نیرویی که بتواند حدود الهی و احکام شرعی را جاری سازد که این امر تنها از

شناخت احکام فرعی شرعی مورد بررسی قرار داده‌اند و به امر حکومت و مسائل حکومتی اسلام و تعیین شرایط رهبر و رابطه میان زعامت اجتماعی و مرجعیت دینی نپرداخته‌اند.

در حالی که امروز پرداختن به این مسائل، امری ضروری و حیاتی است. و عدم تبیین این مسائل و خلط مبحث زعامت و مرجعیت می‌تواند مشکلات عمده‌ای را برای جوامع اسلامی ببار آورد. زیرا بی‌تردید آنچه در شرایط مرجعیت دینی ذکر شده است مانند عدالت و اعلمیت، نمی‌تواند در امر رهبری اجتماعی کافی باشد. چرا که، رهبری اجتماعی و اداره نظام امت اسلامی نیاز به شعور سیاسی و بینش اجتماعی و قدرت مدیریت نیز دارد.

این واقعیت انکارناپذیر، ما را بر آن داشت تا نگاهی هر چند اجعالی به موضوع مرجعیت و زعامت داشته باشیم.

یکی از مباحثی که در این راستا باید مورد بررسی قرار گیرد، این است که اگر مجتهدی از نقطه نظر شناخت و استنباط احکام شرعی فرعی از فقهای عصر خویش اعلم باشد، ولی در زمینه رهبری و زعامت جامعه مسلمین فاقد شرایط رهبری شناخته شود و بعکس مجتهد غیراعلمی از جهت بینش سیاسی و بصیرت اجتماعی و نیز قدرت مدیریت، واجد شرایط رهبری باشد، آیا مرجعیت دینی از زعامت اجتماعی تفکیک و تجزیه می‌شود؟ و عملاً مرجعیت به اعلم و زعامت به اصلح واگذار می‌گردد؟ یا اینکه مرجعیت دینی باید به رهبر صالح و زعیم نظام اجتماعی، اختصاص یابد.

بررسی نظریه امکان و عدم امکان تفکیک مرجعیت از رهبری، دارای دو زمینه است که تحقیق مسأله مستلزم کاوش اندیشه در هر دو زمینه است.

الف: زمینه نظری از نقطه نظر ادله نقلی و اصول کلی عقلی، با صرف نظر از مقتضیات و ضرورت‌های عملی.

ب: زمینه عملی، به لحاظ مشکلات و موانع و نیز

طریق حکومت و رهبری و مدیریت واحد امکان‌پذیر است.

اسلام به لحاظ ماهیت و جامعیت و واقع‌گرایی خود نمی‌توانست در مقابل این دو نیاز ضروری و عمده حیات بشری بی‌پاسخ مانده و آنان را به خود وانهاده باشد.

به دلیل این نیازهای غیرقابل انکار و نیز براساس ادله عقلی و نقلی، امامیه موضوع تداوم رهبری و امامت را پس از رسول خدا^(ص) امری قطعی دانسته و معتقد است ائمه معصومین^(ع) تنها رهبران صالحی هستند که توان و شایستگی هدایت فکری و امامت اجتماعی و زعامت دینی مسلمانان را پس از رسول خدا^(ص) دارا بوده‌اند.

در این موضوع میان علمای امامیه هیچگونه اختلاف نظر و ابهام و تردیدی نیست، و آنچه جای بررسی و اندیشه دارد، نحوه تداوم این امر در زمان غیبت معصوم^(ع) می‌باشد.

شیعه معتقد است که در عصر غیبت مکلفین باید به فقیه جامع‌الشرایط مراجعه کنند و احکام و وظایف خویش را از او تقلید نمایند. و نیز می‌توان گفت که موضوع تقلید از فقیه جامع‌الشرایط اعلم نیز مورد اتفاق اهل نظر است، ولی این عنوان با اجمالی که دارد مبین همه ابعاد مورد نیاز نیست. چرا که احتیاج مکلفین در شناخت احکام فرعی شرعی مانند وضو و غسل و صلوات و خمس و نکاح و... خلاصه نمی‌شود، بلکه احتیاج آنها به امامت و ولایت و سرپرستی رهبری صالح بسیار مهمتر و پیچیده‌تر از نیاز آنها به شناخت احکام فرعی شرعی است.

و اصولاً موضوع بیان احکام تکلیفی عباد امری است و موضوع مدیریت و رهبری و زعامت اجتماعی مسلمین امری دیگر، و هر یک نیاز به ضوابط و شرایطی دارد و نمی‌توان این دو موضوع را یکی دانست.

بیشتر فقهای گذشته، موضوع تقلید را از نقطه نظر

مقتضیات عینی خارجی.

زعامت اجتماعی به فرد فقیه عادل سائس مدیر و مدبر واگذار می‌شود، (در این جهت فرقی نمی‌کند که فقیه دیگری در خصوص مسائل فرعی شرعی بر او برتری داشته باشد یا نداشته باشد) و اما سخن در این است که در زمینه تقلید در احکام فرعی شرعی، باید تسامح کدامیک بود؟

ممکن است به نظر آید که حل مسأله آسان است و نیازی به تأمل و تعمق ندارند، زیرا همچنانکه امر زعامت به اصلح والیق تعلق گرفت، مشکلی نخواهد داشت که امر مرجعیت دینی و تقلید در احکام فرعی شرعی به فقیه اعلم تعلق گیرد.

ولی حل مسأله تا این حد آسان نیست، چرا که التزام به این قول در بسیاری از موارد مستلزم تضاد و تعارض میان «احکام فقهی تجرید شده از واقعیت‌های جاری زمان» و «احکام فقهی حکومتی منطبق بر نیازها و ضرورتها» می‌باشد. تا آنجا که نظام اسلامی را با سرگردانی و حیرت و بن‌بست‌های حل‌نشده مواجه خواهد کرد.

پس جا دارد که نخست نگاهی به ادله تقلید بیفکنیم تا کیفیت آن را از جهت شمول و فراگیری و نیز شرایط مورد بررسی قرار دهیم.

ادله تقلید

همانگونه که قبلاً یاد آور شدیم، ادله تقلید به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: ادله نقلی، و ادله عقلی. و از آنجا که ادله نقلی در این زمینه مؤید و بیانگر ادراک‌های عقلی است، نخست به تبیین دلیل عقلی می‌پردازیم، و پس از آن دلیل نقلی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دلیل عقلی

بنای عقلا و منش عملی همه انسانها بر این است که در هر امری به متخصص آن امر، بلکه آگاه‌ترین آنها

به نظر ما آنچه عامل ابهام این گونه اباحت در آراء و نظریات برخی از صاحب‌نظران شده، در نظر نگرفتن زمینه‌های عینی خارجی و منحصر ساختن زمینه کاوش با ادله نقلی و اصول کلی عقلی است. در حالی که برخی از احکام فقهی و بخش عظیمی از مسائل اجتماعی اسلام در شرایط و حالات مختلف فرقی می‌کند و قابل تطبیق بر زمانها و مکانها و نیازهای ضروری حیات مادی و معنوی است. و این فرقی‌گزاری چیزی نیست که ما بخواهیم از خود ابداع کرده و به گردن اسلام بگذاریم. بلکه قابلیت همگامی با زمان و نیازهای متکامل و متنوع بشر در متن ماهیت احکام و قوانین اسلامی نهفته آمده است.

ادله نقلی و اصول کلی عقلی

در زمینه ادله نقلی باید دو دسته روایات مورد بررسی قرار گیرد:

۱- روایاتی که موضوع تقلید در احکام فرعی شرعی را مورد توجه قرار داده است.

۲- روایاتی که در موضوع امامت و رهبری جامعه اسلامی وارد شده و ابعاد شرایط و کیفیت آن را بیان داشته است.

اما دسته دوم از روایات- یعنی روایات راجع به امامت و رهبری- به گونه‌ای است که تدبیر و شناخت زمان و قدرت اداره نظام را شرط غیر قابل انکار می‌شناسد. و شکی نیست که امامت و زعامت اجتماعی از آن کسی که فاقد این شرایط باشد نخواهد شد. اگر چه آن فرد به لحاظ شناخت احکام فرعی شرعی اعلم علمای عصر خویش باشد، زیرا این امر علاوه بر داشتن ادله نقلی بر ادله قطعی عقلی نیز استوار است.

پس کافی است که ما در این مجال به دسته اول از روایات، یعنی روایاتی که در باب تقلید و موضوع احکام فرعی شرعی وارد شده است، بپردازیم و حیطه حکومت و نظارت آنها را مشخص سازیم. چرا که ضرورتاً امر

مراجعه می‌کنند.

و اگر این روش عقلایی را بخواهیم با اصطلاحات فقهی توضیح دهیم، باید بگوییم که شیوه مسلم و غیرقابل انکار عقلا بر تقلید و تبعیت از اعلم است، چه در مسائل مادی، یا امور صنعتی و علمی و چه در موضوعات معنوی و روحی، زیرا عقل همواره در جستجوی ایمنی از خطاها و خطرهاست و این ایمنی در سایه مراجعه به متخصص‌ترین و تقلید از اعلم حاصل می‌گردد.

لیکن از آنجا که منش عملی و سیره عقلا، ارزش حقوقی خود را از امضاء شارع کسب می‌کند و هرگاه ادله معتبر نقلی باشیوه عملی آنان منافات یا تضاد داشته باشد تقوم و ارجحیت با ادله نقلی است^۵. لذا ناچاریم که ادله نقلی را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

دلیل نقلی

احادیثی که در زمینه ضرورت تقلید و شرایط مرجعیت مورد استناد فقها و اندیشمندان قرار گرفته عبارت است از:

حدیث اول- «روایة احمد بن اسحاق عن ابی الحسن (علیه السلام)، قال: سألته و قلت: من اعامل؟ و عن أخذ؟ و قول من اقبل؟ فقال: العمری ثقتی فما ادى الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول، فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون. قال: و سألت ابا محمد (علیه السلام) عن مثل ذلک، فقال: العمری و ابنة ثقتان فما ادى الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قال لک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان»^(۱)

ترجمه: «احمد بن اسحاق از امام هادی (علیه السلام) نقل می‌کند که از حضرتش سؤال کردم: باچه کس معاشرت داشته باشم؟ و از چه کسی مطالب مورد نیازم را دریافت کنم؟ و سخن چه کسی را بپذیرم؟ حضرت (ع) فرمود: عثمان بن سعید مورد اعتماد

من است، آنچه از من به تو رساند، به حق از من است و آنچه از قول من بازگو کند، حقیقتاً از من بازگو کرده است، به گفته‌اش گوش فراده و او را فرمانبر باش که او ثقة و امین است.

احمد بن اسحاق می‌گوید: همین سؤال را از امام عسگری (علیه السلام) نیز پرسیدم.

حضرتش پاسخ فرمود: عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان، هر دو مورد اعتماد هستند، آنچه از من به تو رسانند قطعاً سخن من است و آنچه برای تو از من بازگو کنند، حتماً از من بازگو کرده‌اند، پس به گفته‌شان گوش بسیار و مطیع آنان باش که هر دو ثقة و امین هستند.»

توضیح اینکه: این قسمت از سخن امام هادی (ع) و نیز کلام امام عسگری (ع) که می‌فرماید: «آنچه از من به تو رسانند» هر چند ظهور در اخبار از حس نقل روایت دارد و ظاهراً فتوا را که خبری حدسی است شامل نمی‌شود، لیکن این سؤال که: «باچه کس معاشرت کنم؟ و از چه کس مطالب دینی را دریافت نمایم؟ و سخن چه کسی را بپذیرم؟» نشان می‌دهد که مورد سؤال نقل روایت و فتوا (یعنی خبر حسی و حدسی هر دو) بوده، زیرا اخذ مطالبی که محل ابتلاء و مورد حاجتند منحصر به دریافت خبر و حدیث نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد مربوط به دریافت فتوا می‌باشد، از اینرو تخصیص مضمون حدیث به خبر حسی وجهی ندارد.

• بدیهی است که تقدم ادله معتبر نقلی، بر شیوه عقلا به مفهوم تباین و تنافی احکام شرعی با ادله عقلی واقعی و تقدم نقل بر عقل سلیم نیست. بلکه راز تقدم دلیل نقلی معتبر، بر شیوه عقلا در این جهت نهفته است که شیوه عقلا همواره مساوی با حکم قطعی عقل سلیم نیست، و در حقیقت وجود دلیل نقلی معتبر برخلاف شیوه عملی عقلا پرده از روی واقعیت برمی‌دارد و می‌نمایاند که آن شیوه مبتنی بر ملاکهای عقلی واقعی نیست، اگر چه ظاهراً بعنوان شیوه عقلا تلقی شده است.

حدیث دوم- «روایه عبدالله بن ابی یعفرور قال: قلت لابی عبدالله (علیه السلام): انه لیس کل ساعة الفاک ولا یمکن القدوم و یجی الرجل فیسألنی و لیس عندی کل مایسألنی عنه، فقال: ما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فانه سمع من ابی و کان عنده وجیهاً (مرضیاً خ ل)» (۲).

ترجمه: عبدالله بن ابی یعفرور می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: برای من امکان ندارد همواره به محضر تان شرفیاب شوم و مسائل مورد نیاز را از شما سؤال کنم، زیرا کسانی نزد من می آیند و از من سؤالاتی دارند که پاسخ آنها را نمی دانم. حضرت (ع) فرمود: چرا سؤالیهای خود را از محمد بن مسلم ثقفی نمی پرسی؟ زیرا او مسائل شرعی را از پدرم آموخته و نزد ایشان فردی وجیه و مورد رضایت بوده است.

توضیح اینکه: احتمالی که در این روایت نیز ممکن است راه یابد این است که محمد بن مسلم ثقفی فقط نقل حدیث می کرده و احکام شرعی را بر اساس استنباط و اجتهاد به دست نمی آورده است. بنابراین ارجاع امام صادق (ع) به او، فقط موثق بودن محمد بن مسلم را در امر نقل حدیث می رساند. ولی این احتمال مردود است چرا که نیازهای مورد ابتلای مکلفین همواره دراموری نیست که در خصوص آنها روایت یا آیه ای به صراحت وارد شده باشد، بلکه بسیاری از مسائل، امور مستحدثی هستند که می بایست مجتهد با مراجعه به منابع روایی و آیات، حکم آن را مطابق قوانین و قواعد استنباط به دست آورد.

امام صادق (ع) در ارجاع دادن عبدالله بن یعفرور به محمد بن مسلم ثقفی، بی تردید به این مسأله التفات داشته است و با این حال میان موضوعاتی که حکم آنها به صراحت از آیات و روایات استفاده می شود و موضوعاتی که نیازمند اجتهاد و استنباط است تفصیلی

قائل نشده است. بنابراین، حدیث مزبور، هم ناظر به نقل حدیث است و هم شامل فتوا می باشد. حدیث سوم روایت یونس بن یعقوب، قال: کنا عند ابی عبدالله (ع) فقال: اما لکم من مفرغ! اما لکم من مستراح تستریحون الیه! ما یمنعکم من الحارث بن المغیره النضری (البصری- خ ل)» (۳).

ترجمه: یونس بن یعقوب می گوید: در محضر امام صادق (ع) بودیم که حضرت فرمود: آیا شما (جهت حل مسائل شرعی) پناهگاهی ندارید؟! آیا فردی که مایه آرامش خاطر شما باشد (و شما بتوانید با اطمینان خاطر مسائل شرعی را از او دریافت کنید) ندارید؟! چه چیزی مانع شماست از اینکه به حارث بن مغیره رجوع کنید و مسائلتان را از او بپرسید؟!.

توضیح اینکه: دلالت این حدیث بر جواز تقلید از عالمان مورد اطمینان همانند دو روایت پیشین است، بلکه دلالت این حدیث قوی تر است. زیرا در این حدیث، سخن از نقل روایت به میان نیامده، تا گمان رود که ارجاع امام به حارث بن مغیره در خصوص نقل روایت بوده است و نه نقل فتوا. بلکه ارجاع امام مطلق بوده و شامل نقل فتوا نیز می شود.

چرا که مسائل مورد نیاز شیعیان گاه بگونه ای بوده که در نص حدیث و آیه آمده و گاه به شکلی بوده است که می بایست حکم آن از قواعد کلی یا اطلاعات و عموماً استنباط شود.

و در هر حال امام (ع) فرموده است به حارث بن مغیره رجوع کنید و از او بپرسید و به سخن او اطمینان نمایید.

حدیث چهارم- «روایه علی بن المسیب، قال: قلت للرضا (ع): شقتی بعیده و لست اصل الیک فی کل وقت فممن آخذ معالم دینی؟ قال: من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین والدینا.» (۴)

ترجمه: علی بن مسیب می گوید به امام رضا (ع) عرض کردم: راه من دور است و هر زمان دسترسی بشما

مکلفین را به فرد خاصی ارجاع داده‌اند. ولی این بدان معنی نیست که فقط از همان افراد خاص می‌توان تقلید کرد و نه غیر آنها. بلکه ارجاع امام به آن افراد براساس ملاک علم و اطمینان (فقاہت و وثاقت) بوده و این موضوع در برخی از روایات یاد شده مورد تصریح قرار گرفته است. و اگر امام (ع) نام فرد بخصوصی را ذکر فرموده از باب راهنمایی شیعیان و معرفی افراد صالح واجد شرایط بوده است.

بنابراین هرگاه ملاکهای مذکور در فردی جمع آید، او نیز واجد صلاحیت افتاء خواهد بود و متکلفین می‌توانند برای فهم احکام شرعی به او رجوع کنند و پاسخ مسائل خویش را از او دریافت دارند.

روایات ناظر به امر امامت و رهبری

در کنار این دسته از روایات، شاهد روایات دیگری هستیم که علاوه بر موضوع مرجعیت در احکام فرعی شرعی، ناظر به امر امامت و رهبری اجتماعی و سیاسی امت اسلام نیز هست. که مهمترین آنها توقیع امام زمان (ع) به اسحاق بن یعقوب می‌باشد. و این نامه مدرک عمده ما در این زمینه خواهد بود.

آن حضرت در ضمن نامه یاد شده می‌فرماید: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روایة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله» (۶)

یعنی: در حوادث واقعه و مسائل مستحدثت به ناقلین و روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنها حجت من بر شما هستند، و من حجت خدایم. در این بیان شریف، سه عنوان باید به دقت ملاحظه شود:

الف- عنوان «حوادث واقعه».

ب- عنوان «روایان حدیث».

ج- عنوان «حجت بودن آنها از ناحیه امام معصوم».

«حوادث واقعه» فقط شامل موضوعات عبادی و

احکام فرعی شرعی نیست، بلکه هم شامل مسائل

ندارم، پس از چه کسی معالم و معارف دین خود را دریافت کنم؟ حضرت فرمود: از زکریابن آدم قمی که در امر دین و دنیا امین است.

توضیح اینکه: دریافت معارف و معالم دین منحصر به اخذ روایت نبوده، بلکه شامل گرفتن فتوا نیز می‌شود.

حدیث پنجم: «روایة عبدالعزیز بن المهتدی والحسن بن علی بن یقظین جمعیاً عن الرضا (ع) قال: قلت: لا اکاد اصل الیک اسالک عن کل ما احتاج الیه من معالم دینی، افیونس بن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه ما احتاج الیه من معالم دینی فقال: نعم» (۵)

ترجمه: عبدالعزیز بن مهتدی و حسن بن علی بن یقظین از امام رضا (ع) نقل می‌کنند که به آن حضرت عرض کردیم: در مواردی که ما قادر نیستیم مسائل دینی مورد نیاز خود را از شما سؤال کنیم، آیا یونس بن عبدالرحمن مورد اعتماد است که از او این مطالب را استفاده نماییم؟ حضرت فرمود: بله.

توضیح چند نکته

۱- ما در زمینه دلیل نقلی جواز تقلید، پنج حدیث را یاد آور شدیم که سه حدیث نخست از جهت سند قابل استناد است و مشکلی ندارد، ولی دو حدیث اخیر از حیث سند ضعیف می‌باشد.

۲- احادیث مذکور در یک جهت دارای وحدت می‌باشند و آن این که هیچکدام ناظر به مقام ولایت نبوده و چنین منصبی را برای کسی اثبات نکرده‌اند. زیرا در همه آنها سخن از رجوع به فردی است که بتواند پرسشهای شرعی و مورد نیاز شیعیان را پاسخ گوید و صلاحیت برای پاسخگویی به پرسشهای مورد نیاز، مقام افتاء است نه مقام ولایت. چه اینکه افتاء صرف بیان احکام است، ولی ولایت تسلط بر مکلفین و سرپرستی و مدیریت آنهاست.

۳- اگرچه در هر یک از احادیث مذکور، امام (ع)

که علاوه بر حفظ و نقل احادیث، در تشخیص و فهم مدرک و محتوای احادیث نیز تخصص داشته باشد.

و به کسی که فقط چند حدیث را در حافظه خود جا داده باشد و نسبت به مطالب حفظ شده آگاهی لازم را دارا نباشد «محدث» یا «راوی حدیث» اطلاق نمی‌شود. اگر چه از نظر معنای لغوی اطلاق بشود. چنانکه اگر کودک خردسالی الفبا را بیاموزد، او در حقیقت نسبت به آنچه آموخته عالم شده است، ولی اصطلاحاً به او عالم و دانشمند گفته نمی‌شود.

گذشته از این بیان، وجود ادله عقلی می‌نماید که مرجع حل حوادث واقع نمی‌تواند کسی باشد که فقط مانند ضبط صوت عباراتی را ضبط کرده و باز خواند! به تعبیر دیگر. اگر روایت دارای اطلاق باشد. اطلاق روایت به این قید عقلی ارتکازی مقید شده است که از قبیل قرائن متصله محسوب می‌گردد.

«فانهم حجتی علیکم»: نکته اصلی و مطلوب نهایی مادر این عنوان نهفته است، زیرا حجت بودن فقهای جامع‌الشرايط در زمینه احکام فرعی شرعی به معنی این است که باید از آنان تقلید کرد. و حجت بودن ایشان در زمینه قضایای اجتماعی و امور سیاسی نظام به معنای لزوم تبعیت و اطاعت از آنان و حق نظارت فقها بر امور کلی و مصالح امت اسلام و قدرت اعمال قوانین شرعی و حکومتی است. که این امر همان امر امامت و رهبری و قیادتی است که فقهای جامع‌الشرايط از ناحیه امام معصوم (ع) حائز و عهده دارند. زیرا هر جا که مردمی به رهبری و رأی و اندیشه امام محتاج باشند، در عصر غیبت، فقها نایب و نماینده آن حضرت در آن امور می‌باشند.

مبنای نظریه عدم تفکیک مرجعیت و رهبری در میان احادیث مذکور، ملاحظه شد که دسته اول از احادیث، به موضوع امامت و قیادت نفاً و اثباتاً. نظری ندارد. و اما دسته دوم که گفتیم عمده آنها توفیق

عبادی و تعبدی است و هم موضوع قضا و اجرای قوانین و حدود و سایر نیازها و ضرورت‌های جامعه اسلامی می‌شود، که در آن نیازها و ضرورتها همگان قدرت و توان تصمیم‌گیری و تشخیص صحیح را نداشته و چاره‌ای جز مراجعه به فقیه آگاه و مورد اطمینان و متخصص ندارند.

و اصولاً واژه «حوادث»، بیش از آنکه شامل موضوعات فرعی باشد نظر به رخ داده‌های عمده و اصولی و موضوعات اجتماعی دارد. زیرا اموری مانند شک در رکعات نماز یا کیفیت انجام عبادات و اجرای عقود و ایقاعات، حوادث و پدیده‌های نوین نام نمی‌گیرد. اگرچه این نوع مسائل نخستین باری که برای مکلف مطرح می‌شود، در خصوص خود او یک حادثه و قضیه تازه است ولی در حقیقت تکرار همان قضایا و اموری است که هزارها بار برای پیشینیان رخ داده و حکم آن نیز بارها و بارها از سوی ائمه و فقهای دیگر بیان گردیده است.

پس در حقیقت حوادث واقع به مسائل نوین و نیازهای ضروری اجتماعی دارد که همراه با تغییر مظاهر حیات مادی و تحول جوامع و فرهنگ اجتماعی و مدنی بشر رخ می‌نماید، و انسان چاره‌ای جز حل آنها ندارد.

و اسلام نیز بعنوان مکتبی که تضمین‌کننده حیات مادی و معنوی بشر است نمی‌تواند طرح و قانون و نظری در آن زمینه‌ها نداشته باشد و یا فردی را بعنوان مرجع حل این مسائل معرفی نکند.

«راویان حدیث»: منظور از رواة حدیث که در حوادث واقع مرجع مسلمین قرار داده شده‌اند، فقهای جامع‌الشرايط. آگاه، متقی، آشنا به موضوعات، آشنا به زمان، مدیر و مدبر. می‌باشند، زیرا این عنوان در گذشته و نیز هم‌اکنون علاوه بر معنای لغوی، دارای معنای اصطلاحی نیز بوده است و در تعبیر شرعی و فقهی به شخصی راوی حدیث یا محدث اطلاق می‌شود

آید. و مرجعیت فقهی از زعامت اجتماعی حتی الامکان تفکیک نشود.

در این صورت دو فرض قابل تصور است:

الف) واگذاری امر حکومت و مرجعیت به فقیهی که در شناخت احکام فرعی و شرعی اعلم از دیگران است، ولی در مدیریت و پاسخگویی به حوادث واقعه سیاسی و اجتماعی توان کافی را دارا نیست.

ب) واگذاری امر حکومت و مرجعیت به فقیهی که در امر مدیریت و رهبری نظام اجتماعی امت اسلام لایق‌تر و صالح‌تر از دیگران است ولی در شناخت احکام فرعی شرعی دارای اعلی‌ت نیست.

اما فرض اول، عقلاً قابل پذیرش نیست، زیرا حفظ نظام و کلیت اسلام و جامعه اسلامی، به لحاظ ماهیت و حقیقت اهم از مسائل فرعی است و نمی‌توان برای احراز اطمینان بیشتر جهت اصابه بواقعه در مسائل فرعی، کل نظام را در معرض خطر قرار داد و زمام امر حکومت اسلامی را در اختیار کسی قرار داد که فاقد صلاحیت و توان کافی است.

بنابراین باقی می‌ماند فرض دوم، که امر مرجعیت شرعی و رهبری اجتماعی به آگاهترین و تواناترین و مدیر و مدبرترین فقیهی واگذار شود که می‌تواند نظام امت اسلام را از انحطاط و سقوط حفظ کند و آن را به سوی کمال هدایت نماید.

مبنای نظریه تفکیک مرجعیت و رهبری

نظریه دیگری که می‌تواند وجود داشته باشد این است که قید عقلی ارتکازی فقط به «روایه احادیث» باز نگردد، بلکه به نوع «حوادث واقعه» نیز مربوط شود، که نتیجه آن، لزوم مراجعه به متخصص در خصوص همان رشته‌ای است که فقیه در آن تخصص کسب کرده است و دارای اعلی‌ت می‌باشد. مثل اینکه امام فرموده باشد: «در هر امری به مجتهد متخصص در همان امر رجوع کنید».

شریف است، موضوع مرجعیت و امامت. در احکام فرعی شرعی، و نیز مسائل و مصالح نظام اسلامی را با تعبیری عام و از زاویه‌ای کلی مورد توجه قرار داده است.

ولی شکل بیان و برداشت از این احادیث سبب گردیده است که دو نظریه متفاوت در زمینه امکان تفکیک مرجعیت و رهبری و عدم امکان آن پدید آید، که ابتدا به خاستگاه «نظریه عدم تفکیک» می‌پردازیم: گفتیم که ضرورت مراجعه به اعلم و متخصص، یک حکم عقلی است و اطلاق توقیع شریف بوسیله این قید عقلی ارتکازی تقیید می‌پذیرد، یعنی بیان توقیع دارای اطلاق است و می‌گوید: «فارجعوا فیها الی الی رواة احادیثنا» یعنی در شناخت و حل حوادث مستحدثه به «روایه احادیث» مراجعه کنید و مشخص نشده است که آن را وی حدیث باید اعلم و افقه از دیگران باشد یا خیر. ولی در اینجا عقل حکم می‌کند که باید همواره به اعلم و افقه مراجعه کرد. بنابراین اطلاق حدیث بوسیله این حکم عقلی مقید می‌شود.

اکنون سخن در این است که این قید ارتکازی عقلی به کدام بخش از حدیث نظر دارد و تا چه اندازه اطلاق حدیث را مقید می‌سازد.

ممکن است گفته شود که قید مذکور فقط به «روایه احادیث» نظر دارد و هیچ کاری به نوع حوادث واقعه ندارد.

بنابراین نظریه، مکلفین باید در همه مسائل - اعم از مسائل فرعی شرعی و حوادث و رخدادهای سیاسی، اجتماعی و حکومتی - به فقیهی مراجعه کنند که در مجموع اعلم و لایق‌تر از دیگران است.

معنای این سخن این است که جامعه اسلامی نمی‌بایست دارای دو مرجع قانونی باشد: یک مرجع در امور عبادی و مسائل فرعی شرعی، و یک مرجع در امور اجتماعی و سیاسی و حکومتی.

بلکه باید این دو امر در فقیه واحدی که من حیث المجموع دارای صلاحیت و توان بیشتر است گرد

در همه امور به کسی مراجعه کنند که در عالی‌ترین سطح از تخصص قرار دارد. بلکه هرگاه فاصله علمی و تجربی میان دو متخصص زیاده نباشد، به موضوع اعلی‌ت اهمیت چندانی نمی‌دهند.

در این فرض، اخبار یادشده تبعیت از «اعلم غیر سائنس» و «سائنس غیراعلم» را تجویز می‌کند و هیچ جانب را برتری نمی‌بخشد. و در صورت اختلاف این دو نفر در فتوی در اطلاق این روایات تعارض و تساقط رخ می‌دهد. و اخبار دسته دوم (توقیع) لزوم تبعیت از «فقیه جامع‌الشرائط سائنس و باکفایتی که در مجموع از جامعیت بیشتر برخوردار است و دارای سیاست و تدبیر و قدرت رهبری می‌باشد» را ثابت نمی‌کند. یعنی موضوع تقلید نیز از آن فقیه سائنس خواهد بود و ضرورت عدم تفکیک مرجعیت و رهبری ثابت می‌گردد.

فرض دوم- این فرض مبتنی است بر اینکه موضوع سیره عقلا در مراجعه به اعلم حتی در مواردی که فاصله میان اعلم و غیراعلم اندک باشد، پذیرفته شود.

ولی ادعا شود که این ارتکاز عقلا نمی‌تواند ظهور خطاب را مقید سازد. زیرا امام به طور مطلق فرموده به افراد آگاه و مورد وثاقت مراجعه کنید، و فرقی میان اعلم و غیراعلم نگذارنده است. و اینکه عقلا در کارهای دیگرشان به اعلم مراجعه می‌کنند ربطی به مضمون حدیث ندارد. یعنی نمی‌تواند اطلاق حدیث را مقید سازد چرا که افراد یادشده در متن حدیث مورد نص و نصب قرار گرفته‌اند و با نص و نصب جایی برای تمسک به ارتکاز عقلا نمی‌ماند.

در این فرض نیز موضوع مانند فرض قبل خواهد بود، یعنی اطلاق روایات قسم اول در صورت تعارض دو فتوی ساقط می‌شود. و روایات ناظر به رهبری (توقیع) ضرورت تقلید از فقیه سائنس و جامع‌تر را منجز می‌سازد.

فرض سوم- محتوای این فرض این است که ارتکاز عقلایی را بطور مطلق بپذیریم و این نکته را نیز قبول

لازمه نظریه مذکور این است که، امر مرجعیت از موضوع رهبری قابل تجزیه باشد و چه بسا موضوع مرجعیت نیز در مسائل مختلف عبادی، اقتصادی، حقوقی و قضایی نیز تجزیه‌پذیر باشد.

هریک از این دو نظریه دارای مؤیدهای نقلی و عقلی و عرفی و کاربردی می‌باشد. مثلاً احتمال نخست براساس عقل عملی و کاربرد عینی در شرایط کنونی غیر قابل اجتناب می‌نماید. و احتمال دوم با اطلاق و عموم حدیث تناسب و سازگاری دارد.

حال که منشأ پیدایش این دو نظریه آشکار گردید، به بررسی ادله هر یک می‌پردازیم.

تحلیل و بررسی نظریه عدم تفکیک

یادآور شدیم که در زمینه تقلید و پیروی، دو دسته روایت وجود دارد: یک دسته روایاتی که فقط به موضوع تقلید در احکام فرعی شرعی نظر دارد. و یک دسته مانند توقیع شریف که شامل رهبری اجتماعی نیز می‌شود.

گروهی از توقیع و روایات نظیر آن چنین نتیجه گرفتند که مرجع در امر حکومت و افتاء در مسائل شرعی باید یک فرد باشد و مرجعیت و زعامت تفکیک‌پذیر نیست.

ولی اینان نمی‌توانند تنها به دسته دوم از روایات اکتفا کنند، بلکه ناچارند دسته اول را نیز (که فقط به موضوع مرجعیت نظر دارد) از نظر دور ندارند و با توجه به هر دو دسته از روایات نظریه‌ای را در زمینه تفکیک یا عدم تفکیک رهبری و مرجعیت اظهار دارند. بنابراین باید نحوه دلالت اخبار دسته اول را معلوم ساخت.

در این زمینه باید گفت که اگر ما باشیم و روایاتی که فقط به موضوع مرجعیت و بیان احکام فرعی شرعی نظر دارد، سه فرض در آن راه دارد.

فرض اول- موضوع ضرورت پیروی از «اعلم» را انکار کنیم و بگوییم اصلاً عقلا چنین روشی ندارند که

برفرض اعتقاد به تفکیک مرجعیت و رهبری، این تفکیک در زمینه احکامی است که زیربنای احکام ولایی و حکومتی بشمار نیاید. چرا که هرگاه حکمی از ناحیه رهبر نظام اسلامی صادر شود و حکم از احکام ولایی و حکومتی باشد، بر هیچ فقیه دیگری نقض و رد و انکار آن جایز نیست و بر هیچ مکلفی سرپیچی کردن از آن بخشوده نمی‌باشد و اگر آن حکم ولایی در زیربنای حکم فقهی خود مخالف حکم فقهی فقیه دیگر باشد پیروی از آن فقیه دیگر موجب از هم پاشیدن نظام حکومتی خواهد بود که این بالاترین گناه بشمار می‌رود.

بنابراین در خصوص احکام ولایی و حکومتی، تفکیک راه ندارد. و همه مردم حتی فقها از آن حیث که فردی از افراد جامعه اسلامی و جزئی از نظام هستند باید تابع رهبری باشند.

دلیل این حکم به بیانهای مختلفی قابل تقریر می‌باشد که یکی از آن بیانها عبارت است از اینک: وجوب تقلید از اعلم یک «حکم ظاهری» است، در حالی که حفظ نظام و آنچه در حقیقت به بقا و قوام نظام بستگی دارد یک «حکم واقعی» است که اهمیت آن کمتر از احکام واقعی که در ضمن احکام ظاهری حفظ می‌شوند نیست و هرگاه که آن حکم ظاهری موجب خدشدار شدن این حکم واقعی شود، باید از حکم ظاهری، به نفع حکم واقعی چشم پوشید. چون احکام واقعی در این فرض بر احکام ظاهری رجحان دارد.

نتیجه نهایی بحث

برای دستیابی به یک نتیجه روشن، ضروری است که نخست به فشردهای از آنچه در مطالب گذشته یاد شد بپردازیم:

۱- موضوع تقلید و مراجعه به متخصص اعلم، یک

کنیم که اطلاق روایت به وسیله قید ارتکازی عقلی مقید می‌شود و موضوع تقلید در احکام فرعی شرعی به اعلم اختصاص می‌یابد و تا زمانی که اعلم وجود داشته باشد به غیر اعلم نمی‌توان مراجعه کرد.

در این فرض میان این دسته از روایات «که ناظر به تقلید در احکام فرعی شرعی است و می‌گوید تقلید از علم واجب است» و میان دسته دیگر از روایات «که ناظر به امر حکومت است و می‌گوید پیروی از فقیه سائس و دارای جامعیت بیشتر ضروری است اگر چه در مسائل فرعی شرعی اعلم نباشد» تعارض پدید می‌آید. و هر گاه نتوانیم یکی را بردیگری ترجیح دهیم باید از هر دو دسته روایات برای اثبات مدعی دست‌برداریم و به دلیل دیگری اعتماد نماییم.

یعنی مثلاً پس از تساقط این ادله، به سیره عقلی اعتماد کنیم و تقلید از اعلم را لازم شماریم، یا مدعی شویم که هرگاه تقلید از مرجع اعلم و تبعیت از احکام حکومتی فقیه رهبر مستلزم تنافی باشد فروهستن نظر مرجع زیانش کمتر از مخالفت با احکام حکومتی رهبر است. زیرا مخالفت با احکام حکومتی موجب تزلزل نظام می‌شود و حفظ نظام بر هر امر دیگری ترجیح و تقدم دارد که نتیجه این سخن وجوب تقلید از رهبر می‌باشد.

تحلیل و بررسی نظریه تفکیک

گفته شد که بنابر نظریه دوم «اعلمیت و کفایت» قیداموری است که مردم در آن امور به راویان حدیث باید مراجعه کنند، که نتیجه آن وجوب مراجعه در هر کار به متخصص همان کار می‌باشد.

در این صورت هیچگونه تنافی میان روایات ناظر به امر رهبری و روایات ناظر به امر مرجعیت نخواهد بود، زیرا مضمون هر یک ضرورت رجوع به متخصص را اثبات می‌کند.

البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که حتی

البته ممکن است گمان رود که میان دلیل تقلید و دلیل ولایت عموم و خصوص من وجه است و هیچکدام نمی‌تواند مخصص دیگری باشد. زیرا دلیل تقلید به لحاظ محمول اخص است و فقط شامل فتوا در مسائل فرعی شرعی می‌شود، و دلیل ولایت نیز به لحاظ موضوع اخص است، یعنی فقط شامل برخی از فقهای سانس و مدیر و مدبری می‌گردد.

ولی در رد این شبهه باید گفت:

اولاً- عرف در این گونه موارد حکم را تابع موضوع می‌داند یعنی هرگاه موضوع اخصی باشد، عرف بطور کلی آن موضوع را بر موضوع عام ترجیح می‌دهد.

و ثانیاً- اگر عموم و خصوص من وجه بودن هر دو دلیل را ناگزیر بپذیریم، هرگاه یکی از آن دو دلیل آبی و مانع از تخصیص باشد و در نظر عقلا تخصیص آن ممکن نباشد نسبت میان آن دو، عموم و خصوص مطلق فرض خواهد شد، زیرا یکی تخصیص پذیر است و دیگری خیر.

و مورد بحث چنین است، زیرا امر ولایت و حکومت را نمی‌توان به فقیه غیر مدیر و مدبر واگذار نمود، یا قائل به تعطیل حکومت و رهبری شد و یا ملتزم شد که پیروی از رهبر تا جایی لازم است که معارض با فتوای اعلم نباشد. ولی در امر تقلید می‌توان گفت هر گاه تقلید از اعلم معارض با حکم رهبر باشد باید از تقلید اعلم چشم پوشید، زیرا ولایت و حفظ نظام بر امر تقلید از مرجع عقلاً و عملاً رجحان دارد.

دیدگاه آیت‌الله العظمی منتظری

در انتهای این بررسی، توجه خوانندگان را به نظریه آیت‌الله العظمی منتظری در رابطه با ولایت فقیه جلب می‌نماید.

ما در آغاز بحث گفتیم که در زمینه این موضوع

شیوه قطعی عقلایی است، البته برخی تبعیت از این سیره را واجب دانسته، و گروهی معتقدند تبعیت از این شیوه در مواردی که فاصله میان متخصص اندک باشد لازم و ضروری نیست.

۲- موضوع رهبری و زعامت نظام اسلامی، یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مسائل شریعت اسلام است، و پرداختن به نظام و حفظ آن بر همه احکام و تکالیف فردی و فرعی، رجحان دارد.

۳- هرگاه در زمان و شرایط خاصی، تفکیک رهبری و مرجعیت بطور کلی باعث تضعیف و شکست و انحطاط نظام اسلامی بشود، به شکلی که اصولاً جمع میان تقلید از مرجع و پیروی از رهبر ممکن نباشد، بدون تردید تقلید و پیروی از رهبری جامع‌الشرایط واجب خواهد بود.

زیرا، یادلیل تقلید از فقیه اعلم را در مواردی که فاصله کم باشد متقن و قطعی نمی‌دانیم، و یا اینکه قائلیم که تقلید از اعلم حکم ظاهری است و ضرورت حکومت و حفظ نظام اسلامی حکم واقعی است، و حکم واقعی در اینجا بر حکم ظاهری ترجیح خواهد داشت.

۴- هرگاه تجزیه مرجعیت از رهبری بطور کلی مشکل‌آفرین و غیرممکن و متزاحم تلقی نشود، بلکه فقط در برخی از احکام ولایی و سلطانی گاه تزاحم و تعارض پیش آید.

بدون شک در خصوص آن احکام ولایی پیروی از رهبر واجب است. حتی برای کسانی که تقلید از اعلم را واجب می‌شمارند و تفکیک مرجعیت و رهبری را فی‌نفسه تجویز می‌کنند. زیرا همانگونه که قبلاً گفته شد، در این موارد تزاحم میان حکم ظاهری و حکم واقعی است و تحصیل حکم واقعی ترجیح دارد. و یا دلیل رهبری اخص از دلیل تقلید است و به دلیل اخصیت بر آن مقدم می‌شود.

ناظر به امر ولایت است نقش خویش را در اثبات ولایت از دست می‌دهد. و فقط شرط فقیه بودن ولی و رهبر را می‌رساند. ولی باز هم بحث تقلید از فقیه اعلم یا رهبر اصلح در همه موارد، یا در خصوص مسائل ولایی متعارض با فتوای مرجع همچنان جاری خواهد بود و باید به یکی از شیوه‌های یاد شده تمسک جست و قدر متیقن این است که در احکام ولایی تبعیت از ولی فقیه غیر قابل انکار می‌باشد.

یادداشتها

- ۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات قاضی، ح ۲.
- ۲- همان مأخذ، ح ۲۳.
- ۳- همان مأخذ، ح ۲۴.
- ۴- همان مأخذ، ح ۲۷.
- ۵- همان مأخذ، ح ۳۳.
- ۶- همان مأخذ، ح ۹.

دو دسته روایات در اختیار ماست. یک دسته روایاتی که فقط ناظر به مرجعیت است. دسته دیگر، روایاتی که ناظر به ولایت است و برای برخی از فقهای واجد شرایط ولایت را ثابت می‌کند.

نظر آیت‌الله العظمی منتظری (حفظه‌الله) در این زمینه این است که روایات دسته دوم نمی‌تواند به تنهایی ولایت را برای فقیه اثبات کند، بلکه تنها مبین این است که یکی از شرایط ولایت، موضوع فقاقت است و آنچه یک فقیه جامع شرایط را به مرتبه ولایت و حق تصمیم‌گیری برای جامعه ارتقا می‌دهد، انتخاب و گزینش مردم است و تا زمانی که این انتخاب صورت نگیرد، عملاً ولایت برای فقیه ثابت نمی‌شود، اگر چه لایق آن باشد.

البته انتخاب و گزینش مردم، یک شرط است و داشتن فقاقت و شرایط رهبری، شرایط ضروری و لازم دیگر.

بنابراین نظریه اخبار دسته دوم که معتقد بودیم

